

با سلام

حضرت مولانا بارها به ما فرموده‌اند که شب و روز باید با ابیات ایشان که ستاره‌های دیوسوز است آشنایی بگیریم. اما من ذهنی هر کار ما را غصب می‌کند. یکی از کارهای خطرناک این است که ما از ابیات برای ملامت خودمان و دیگران استفاده می‌کنیم و به درد می‌افتیم. حاصلش این است که سطح هشیاری ما پایین می‌آید. حضرت مولانا بارها به ما فرموده‌اند خودت را بر دام مزد تسلیم کن و در فضای گشوده‌شده و در غیاب ذهن چیزی از خودت بدزد.

خویش را تسلیم کن بر دام مُزد  
وانگه از خود بی ز خود چیزی بدزد  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۲

توصیه حضرت مولانا این است که ذهنت را خاموش کن، اما آیا ما این کار را می‌کنیم؟ یا از ابیات هم در قالب سبب‌سازی ذهنی‌مان استفاده می‌کنیم؟ آیا ابیات باعث می‌شوند ما خاموش شویم؟ یا بیشتر از فکری به فکر دیگر می‌پریم؟ آیا ابیات باعث می‌شوند ما بفهمیم ما با ذهن نمی‌توانیم ذهن را پاک کنیم؟ آیا باعث می‌شوند ما متوجه شویم فقط زندگی می‌تواند دل ما را پاک کند؟ آیا ما می‌گوییم:

دست من اینجا رسید، این را پُشت  
دستم اندر شستن جان است سست  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۱۷

از حدث شستم خدایا پوست را  
از حوادث تو بشو این دوست را  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۲۰

این دو بیت اصلاً به این معنی نیست که ما روی خودمان کار نکنیم یا مسئولیت را به گردن زندگی بگذاریم. این ابیات می‌گوید خدایا من ابیات را تکرار می‌کنم، ناظر هستم، این لحظه مراقب اولین قدمم هستم، اما من تلاش ذهنی نمی‌کنم، من شناسایی ذهنی نمی‌کنم، من با ابیات خودم را ملامت نمی‌کنم، من از ابیات استفاده نمی‌کنم که خودم را تحقیر کنم، من می‌دانم با من ذهنی که موتور کثافت‌سازی است نمی‌توانم این مرکز را پاک کنم. این دو بیت می‌گوید من شناسایی کردم که خون را نمی‌شود با خون شست.

حالا اگر ما خودمان را ملامت بکنیم، به خودمان توهین کنیم و خلاصه دست و پای ذهنی بزنیم، مدام وضعمان را با ذهن اندازه بگیریم، بگوییم من در ذهنم، در همدانم، وضع من خراب است، من پر از درد هستم، من در گذشته خیلی خراب‌کاری کردم، من از همه بدترم، آیا آزاد می‌شویم؟ خیر بلکه بیشتر در این مرداب ذهن غرق می‌شویم. برای همین حضرت مولانا می‌فرماید:

چشم آن طرفه بغداد ز ما عقل ربود  
تا ندانیم که اندر همدانیم همه  
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم

-طرفه: شگفت، زیبا

چشم زیباروی بغدادی یعنی چشم زندگی این عقل من ذهنی ما را می‌دزد که ما ندانیم در همدان هستیم. همدان یعنی من ذهنی که سرد است و همه چیز را می‌داند. این بیت می‌گوید ندان که در کجایی، ندان که چقدر درد داری، ندان که دیگران کجا هستند، از چگونگی بیا بیرون، وگرنه در همین همدان می‌مانی.

ما در داستان سه ماهی یاد گرفتیم که توبه با درد هیچ فایده‌ای ندارد. اگر ما ابیات حضرت مولانا را بخوانیم، اما ذهن خاموش نشود و بخواهیم با من ذهنی این ابیات را به خودمان اعمال کنیم، بی‌تردید به درد می‌افتیم، به ملامت می‌افتیم، به حس نقص می‌افتیم. اگر به درد بیفتیم، درد سطح هشیاری ما را پایین می‌آورد، در این حالت توبه ما ارزشی ندارد.

آن ندامت از نتیجه رنج بود  
نه ز عقل روشن چون گنج بود  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۹۶

چونکه شد رنج، آن ندامت شد عدم  
می‌نیزد خاک، آن توبه و ندم

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۹۷

چون برفت آن ظلمت غم، گشت خوش  
هم رود از دل، نتیجه و زاده‌اش

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۹۹

حضرت مولانا می‌فرماید اگر فضا باز نمی‌شود و با عقل فضای گشوده‌شده شناسایی نمی‌کنی، توبه تو به اندازه خاک هم ارزشی ندارد. توبه‌ای که ما در حالت همدانی می‌کنیم، شناسایی که ما در حالت همدانی می‌کنیم حاصل درد است و با از بین رفتن درد هم از بین می‌رود برای همین دوامی ندارد. ما دو روز حواسمان هست، بعد دوباره به همان حالت‌های قبلی برمی‌گردیم. چون ما فضا را باز نکردیم، زندگی مرکز ما را خالی کند، خودش در مرکز ما بیاید و آفتابی از درون ما طلوع کند که ما را گرم کند.

اتفاقاً توبه با من‌ذهنی، شناسایی با من‌ذهنی و خواندن این بیت‌ها با من‌ذهنی باعث می‌شود ما بیشتر به درد بیفتیم. درد بیشتر یعنی ماندن بیشتر در همدان، یعنی سردتر شدن، یعنی پایین آمدن بیشتر سطح هشیاری، یعنی بسته شدن فضا، یعنی دور شدن بیشتر از زندگی و فعال کردن بیشتر ابزارهای من‌ذهنی.

جان کلام این که کار ما روی خودمان باید باعث خاموش شدن ذهن و بی‌کار شدن عقل من‌ذهنی بشود، اگر نمی‌شود داریم جهد بی‌توفیق می‌کنیم. تا دیروز من‌ذهنی به روش‌های مختلف به ما درد می‌داد، امروز هم این ابیات را دستش دادیم تا ما را تحقیر کند، بگوید خیلی ایراد داری و خیلی وضعت خراب است.

با تشکر، یلدا از تهران